

جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، دوره ۱۲، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۹

مؤلفه‌های جامعه آرمان‌شهر در شعر شاملو با نگاهی تطبیقی به برخی از آرای فارابی و تاس مور

صدیقه علیپور^{۱*}، محبوبه راحی‌زاده^۲

چکیده

هر انسانی با آرمان‌ها و آرزوهایش زندگی می‌کند و در واقع همین نکته است که امید را زنده نگه می‌دارد و زندگی را تداوم می‌بخشد. از آنجا که دنیای معاصر پر است از دغدغه‌هایی که روح انسان را به پوچی و افسردگی سوق می‌دهد؛ لذا تفکر درباره آرمان‌شهر، می‌تواند التیامی بر دردها و نومییدی‌ها باشد. شاعران همواره جزء کسانی بوده‌اند که این تفکر را در شعرشان به‌خوبی ارائه کرده‌اند. شاملو، شاعر معاصر ایران، شاعری مبارز که درد اجتماعی، رؤیای جامعه آرمانی را در سر می‌پرورانده و شعرش نمایانگر رؤیای اوست. او برای توصیف جامع دل‌خواهش و به‌دست‌دادن ساختاری جهانی، به نظریه‌پردازان آرمان‌شهری شرق و غرب؛ چون فارابی توجه داشته است. بنابر مطالعه این پژوهش، مهم‌ترین شاخصه‌های ایدئولوژیکی شاملو، سعادت‌خواهی برای بشر، امید به نجات اجتماع و بهبود روابط انسانی با طبیعت، انسان و خداست. همچنین ساختار جامعه آرمان‌شهری او متشکل از شهروندانی است که عقلانیت دارند و به اخلاق و امنیت اجتماعی اهمیت می‌دهند. مالکیت در آن جنبه عمومی و همگانی دارد و جامعه، بستری سالم برای تحقق عدالت و آزادی است.

واژگان کلیدی: شاملو، جامعه آرمانی، عناصر، فارابی، تاس مور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۹۹/۶/۵ تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۱۴

۱ دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر، کرمان، ایران (نویسنده مسئول)

Email: salipoor@mail.uk.ac.ir

۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر، کرمان، ایران

Email: m.rahizadeh2016@gmail.com

مقدمه

واضح است که هم‌زمان با آغاز خلقت و پدیدارشدن بشریت، رنج و سختی نیز با او بوده است و هرچا انسانی بوده و دچار سرخوردگی از محیط پیرامونش می‌شده، به امید و آرزو روی می‌آورده و دردهایش را با رؤیای به‌دست‌آوردن آن آرزوها تسکین می‌بخشیده است.

نام آرمان‌شهر، در اصل جزئی از عنوان کتابی است که توماس مور، انسان‌گرای انگلیسی، در سال ۱۵۱۶ میلادی منتشر کرد. آرمان‌شهر جزیره‌ای دور دست است که مسافری به نام رافائل هیتلوده از آن بازدید کرده است و نظم و ترتیب فوق‌العاده آن را برای نویسنده کتاب (مور) نقل می‌کند (روویون، ۱۳۸۵: ۱۰). شکل نظام حکومتی جامعه‌ای که فارابی ترسیم می‌کند، مدینه فاضله‌ای است که در چارچوب نظم کلی حاکم بر جهان طراحی شده و هدف آن رسیدن به جایگاه کمال انسانی و سعادت است و تعلق داشتن به فضایل انسانی عامل رسیدن به این جایگاه است و جامعه آرمانی مور رؤیای ایجاد جامعه‌ای منطبق با عقل بشری است که در آن، انسان‌ها بتوانند در کمال خوشبختی با همزیستی مسئله‌آمیز زندگی کنند. تفاوت اصلی دیدگاه کلی دو اندیشمند ایرانی و غربی در مقوله فرهنگ است که از منظر فارابی به سمت معنویت و از منظر مور به سمت بهشتی زمینی سوق یافته؛ اما در نگاه کلی هر دو به معماری و طراحی ساختار یک جامعه ایده‌آل مشترکاتی وجود دارد که در شعر شاملو به تصویر در آمده است. با توجه به ارتباط فکری انسان معاصر در دهکده جهانی، طبیعی است که نگرش شاعری چون شاملو که با فرهنگ ملی خود رشد یافته و با آرا و افکار اندیشمندان غربی نیز آشنایی دارد، به چنین سمتی کشیده شده باشد.

روح حاکم بر تفکر و شعرهای شاملو محصول همین «دوران مدرن» بود. برای او «مدرن بودن» محصول تبعی و بدیهی زندگی و اندیشیدن در عصر جدید است. اگر او ستایشگر انسان و خرد مدرن و برخی از دستاوردهای «عصر روشنگری» بود، اما همچنین منتقد سویه‌های دیگر جامعه مدرن و مدرنیزاسیون نیز بود. او در نسبتی از تفکر مدرن قرار می‌گرفت که در آن، برای مؤلفه‌هایی چون «آزادی» و «عدالت» بیش از «توسعه»، «پیشرفت»، «تکنولوژی» ارزش قائل بود (سرکیسیان، ۱۳۸۱: ۳۴۹ و ۳۵۰). در نتیجه رویکرد فکری شاملو یک گرایش صرف به سمت مدرنیته و آراء اندیشمندان غربی نیست، بلکه در عین حفظ فرهنگ خودی به فرهنگ دیگری نیز گراییده است.

بیان مسئله

از آنجا که احمد شاملو در عمر هفتادوپنج ساله خود وقایع مهمی نظیر حوادث سیاسی دوره رضاشاهی، کودتاها و حاکمیت قدرت‌های بزرگ جهانی بر جامعه درهم‌شکسته را در تاریخ و جامعه ایران در دوران معاصر دیده و تجربه کرده، به‌شدت با دغدغه‌ها و دشواری‌های اجتماعی جهان معاصر آشنا بوده است. لذا شعر او بیانگر بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی است که طیش جان انسانی شیفته رهایی را به‌روشنی به‌تصویر می‌کشد (دست‌غیب، ۱۳۷۳: ۶۰ و ۷۹) تا جایی که حتی عاشقانه‌هایش را - که بن‌مایه‌های اجتماعی دارد - پیرامون این انسان عظیم به‌نمایش می‌گذارد (بهار، ۱۳۸۸: ۱۱۷). به‌طورکلی، شاملو در سه دوره شعری خود شعر اجتماعی (مجموعه شعرهایی نظیر: آهن و احساس، قطعنامه و هوای تازه)، شعر عاشقانه (مجموعه شعرهایی نظیر: آیدا در آینه، آیدا، درخت و خنجر و خاطره) و شعر فلسفی که آمیخته‌ای از اندوخته‌های ادبی او در دوره‌های شعری گذشته است (مجموعه شعرهایی نظیر: ققنوس در باران، ابراهیم در آتش، مرثیه‌های خاک و دیگر آثار او که تا پایان عمرش سرود)، مسیری را در پیش می‌گیرد که از پرداختن به جامعه درهم‌شکسته اجتماعی آغاز و به‌سمت رؤیای زندگانی مملو از انسانیت سوق می‌یابد و در نهایت از نابسامانی و در هم فروریختگی نظام اجتماعی فراتر رفته و در نظام کلی جهان، به طرح بنای جامعه‌ای آرمانی می‌پردازد؛ لذا خواستار رایگان‌آبادی می‌شود که در آن از ظلم و بی‌عدالتی خبری نیست و سرشار از آرامش و امنیت است:

و دریغا بامداد / که چنین به حسرت / درهٔ سبز را وانهاد / به شهر باز آمد، / چرا که به عصری چنین بزرگ / سفر را / در سفره نان نیز، هم بدان دشواری به پیش می‌باید بُرد / که در قلمرو نام (آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ۵۱۶).

آرمان‌شهری که در آن «مفهوم مجرد» جست‌وجو می‌شود و اگر عشق رعایت شود، انسانیت هم رعایت می‌شود، لذا با این دیدگاه به نگرش معنوی فارابی پیوند می‌خورد:

من آن مفهوم مجرد را جست‌ام / پای‌درپای آفتابی بی‌مصرف / که پیمانان می‌کنم / با پیمانان روزهای عمر خویش / که به چوبین کاسه جذامیان مانده است / من آن مفهوم مجرد را جست‌ام / من آن مفهوم مجرد را می‌جویم ... با این همه از یاد میر / ای قلب دربه‌در / که ما من و تو / انسان را رعایت کرده‌ایم / که ما من و تو / عشق را رعایت کرده‌ایم (ققنوس در باران، ۶۰۳ و ۶۰۷). و شاعر در مسیر این جست‌وجوی معنوی و ذهنی سفری را آغاز می‌کند که به گفته او «سختینه‌ای

است که با عشق به انجام می‌رسد» و به سمت آرمان‌شهری که در جزیره‌ای دوردست است، به حرکت در می‌آید. مسئله اصلی این پژوهش، تحلیل ساختار جامعه آرمانی مد نظر اوست که برای رسیدن به آن باید از دشواری‌های بزرگ که به شکل هفت دریای بی‌زنهار، هفت حادثه و تنگاب‌ها تجسم شده است، عبور کرد (ر. ک: علیپور، ۱۳۹۴: ۴۱۷). عدد ۷ در فرهنگ عرفانی - ایرانی، مفهوم تکوین‌یافتن و رسیدن به مرتبه کمالی است که انسان را به سعادت می‌رساند. از این منظر نیز تفکر شاملو به تفکر فارابی نزدیک می‌شود:

خدای را / مسجد من کجاست / ای ناخدای من؟ / در کدامین جزیره آن آب‌گیر ایمن است / که راه‌اش / از هفت دریای بی‌زنهار می‌گذرد؟ / از تنگابی پیچ‌پیچ گذشتیم / با نخستین شام سفر، / که مزرع سبز آب‌گینه بود. / ... / اگر عشق نیست / هرگز هیچ آدمی زاده را / تاب سفری این‌چنین / نیست! (ققنوس درباران، ۵۹۳ و ۵۹۶).

در محور طرح بنا و ساختار رایگان‌آباد شاملو، به شباهت‌هایی با ساختار آرمان‌شهر تامس مور بر می‌خوریم که در طرح بحث اصلی، به تفصیل به تبیین این موضوع خواهیم پرداخت.

اهمیت و ضرورت پژوهش

دنیای معاصر که سرشار از نابسامانی‌ها و بی‌ثباتی حاصل از دغدغه جنگ‌ها، حوادث و آسیب‌های اجتماعی و تحولات دنیای مدرن است، برای انسان به‌عنوان شهروند این دنیا، دچار بحران‌های روحی و فشارهای عصبی شده و زیستن در چنین فضایی برای او دشوار گردیده است؛ لذا روح و روانش در صدد دست‌یافتن به محیطی امن و آرام برای ادامه حیات است. محقق‌شدن و حس دست‌یابی به چنین فضا و جامعه‌ای، نه تنها خواست شهروندان که خواست قلبی اغلب شاعران است. احمد شاملو از جمله شاعران معاصر ایران است که توانسته است به آشکارگی و به‌گونه‌ای که در مخاطبانش، حسی هم‌ذات‌پندارانه ایجاد کند به این موضوع بپردازد. مقاله حاضر ضمن اینکه از لحاظ بازخوانی و شناسایی آرا و افکار درون‌گرایانه شهروندان چنین جامعه‌ای، به‌عنوان انسانی با تمام حقوق انسانی‌اش قابل تأمل و حائز اهمیت است، می‌تواند کدهای مرتبط با خواست شهروندان را برای ساختن جامعه‌ای ایده‌آل معرفی نماید.

پیشینه پژوهش

تفکر آرمان‌گرایانه بشر، همواره یکی از موضوعاتی بوده که نظر شاعران را به خود جلب کرده و آن‌ها را به سمت مدینه فاضله‌ای که امکان وقوع آن، همچون رؤیایی در قوه خیال، ایجاد

می‌شود، کشانده است. به تبع پژوهشگران نیز، به بررسی این مفهوم در شعر آن‌ها توجه نشان داده‌اند از جمله:

- «جستاری در مفهوم آرمان‌شهر از دیدگاه اخوان ثالث» از یوسف عالی‌عباس‌آباد و صدیقه سلیمانی که در نشریه مدیریت شهری در سال ۱۳۹۳ منتشر گردیده است.

- «انواع نمودهای ادبیات آرمان‌شهری در ادبیات کلاسیک» از دکتر فرزاد قائمی، مدرس دانشگاه آزاد مشهد در سال ۱۳۸۶.

- «آرمان‌شهر در شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» از دکتر علیپور و دکتر خوارزمی که در مجله‌های ادبیات کوهستانی در بهار، تابستان و زمستان ۱۳۹۲ به چاپ رسیده است. همچنین در زمینه آرمان‌شهر در شعر احمد شاملو در حاشیه بررسی شعر شاعران دیگر توجهی شده است؛ مثلاً در مقاله «جایگاه شعر شاعران در آرمان‌شهر مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو» از حسن سلطانی‌کوهبنانی و زهرا زمان در همایش انجمن ترویج دوره هشتم در سال ۱۳۸۲ که خیلی کلی‌نگرانه است. بررسی مؤلفه‌های آرمان‌شهری منطبق با ساختار جامعه آرمانی به‌طور مجزا و با تحلیل اجتماعی که مسئله اصلی این پژوهش است، در هیچ‌کجا دیده نشد.

روش پژوهش

این مقاله می‌کوشد ابتدا ضمن تبیین مبانی نظری مرتبط با بحث، به معرفی مختصر احوال و فکر و اندیشه احمد شاملو بپردازد. سپس در ادامه به تحلیل مؤلفه‌های استخراج‌شده از اشعار شاملو می‌پردازیم. روش کار بدین ترتیب است که با توجه به نگرش انسان‌گرایانه شاملو، مؤلفه‌های آرمان‌شهری شعر او با اوتوپییای تامس مور انگلیسی سنجیده می‌شود. درعین حال با توجه به دیدگاه شرقی شاملو، نگاهی به افکار آرمانی فارابی در مدینه فاضله نیز خواهیم داشت تا در نهایت سنجیده شود که نظر شاملو به کدام سمت متمایل بوده و بالاخره جامعه آرمانی خواست او چه مؤلفه‌هایی داشته است.

روش انجام‌دادن این پژوهش، از نوع نظری و بنیادی می‌باشد که در آن با استفاده از روش کتابخانه‌ای به جمع‌آوری اطلاعات پرداخته شده، به این معنا که ابتدا کتاب‌ها و مقالاتی که مرتبط با این موضوع هستند، مطالعه و از مطالب مهم و ضروری آن‌ها یادداشت‌برداری شده است و در نهایت، نتایج و یافته‌های پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی ارائه و مؤلفه‌های مربوط به آرمان‌شهر در شعر شاملو به شکل استقراء تام استخراج و تحلیل خواهد شد.

آرمان‌شهر

جامعه وقتی به وجود می‌آید که انسان‌ها به تنهایی نمی‌توانند نیازهای خود را تأمین کنند و شکل کلی خود را از این اصل که هرکدام از انسان‌ها طبیعتاً برای کاری ساخته شده‌اند، به دست می‌آورد و این جامعه وقتی مورد خواست و اقبال همه شهروندان است که رویه‌ای ایده‌آل‌گونه داشته باشد. آرمان‌شهر، الهام بخش رؤیای بزرگ چنین جامعه‌ای برای انسان به‌عنوان شهروند اصیل آن است.

درباره آرمان‌شهر، در شرق و غرب نظریات فراوانی وجود دارد؛ اما چنانکه در بیان مسئله توضیح داده شد، از آنجا که محور اصلی مطالعه این مقاله، توجه به دو دیدگاه فارابی و تامل مور است، در زیر به شرح این دو دیدگاه می‌پردازیم:

آرمان‌شهر یا مدینه فاضله که در نگرش شرقی خود متشکل از یک نظام اجتماعی برکنار از ماده است و هیچ‌گونه پلیدی در هستی آن‌ها راه ندارد (فارابی، ترجمه ملکشاهی، ۱۳۷۶: ۳۲۹ و ۳۳۱)، چونان جهانی فراواقعی در ذهن خسته بشری تجسم و خیال‌پردازی می‌شده که همواره برای بقای زندگی، با پیرامون خود در تنازع بوده و چه‌بسا میل به دست‌یافتن به آن برای انسان معاصر که با دنیای صنعتی و پیچیده مواجه است، رؤیایی بزرگ بوده است. فارابی در کتاب تحصیل السعادت، مبادی تکامل آدمی را در جامعه شهری به مبادی تکامل جهان هستی همانند کرده و در تعریف آن گوید: «سیاست مدنی، همان آگاهی آدمی به چیزهایی است که مردم شهر با گردهم‌آمدن به دور هم، با یاری و همکاری یکدیگر، هر یک به اندازه سرشت خود که شایسته دست‌یازیدن به برتری‌ها است، با تکاپوی خود به آن شایستگی‌ها دست خواهد یافت (فارابی، ۱۳۷۶: ۱۴۹).

فارابی در ارائه مدینه فاضله خود، تحت تأثیر ناکجاآباد افلاطون بوده و مانند او، جامعه را با بدن انسان مقایسه نموده است. او جامعه را به بدنی مانند کرده است که قلبی دارد و همه اعضای سالم بدن، از آن تبعیت می‌کنند. رئیس شهر، به منزله قلب اجتماع است (فارابی، ۱۳۶۱: ۸۹). در این شهر خدا حضور دارد و مردم در صفات متصف به اوصاف او می‌شوند (همان: ۱۱۳). به‌طورکلی در آرمان‌شهر فارابی و دیدگاه کلی شرق، تحول درونی به جای اصلاحات بیرونی، قرار می‌گیرد و فلسفه وجودی آن، رساندن انسان‌ها به سعادت است.

مور به‌ویژه در مجلد دوم کتاب «بهترین شکل حکومت» آرمان‌شهر به معنای خاص را شرح می‌دهد. او پس از تعریف ویژگی کمال، اوج فرهنگ و تمدن را که به نظر نمی‌رسد هیچ مردم

دیگری تاکنون بدان دست یافته باشند- اجزای تشکیل دهنده و سپس وسایل تحقق آن را شرح می‌دهد و قطعاً احکام اندیشه آرمان شهری، واژگان و دستور زبان ایدئولوژیکی مناسب جامعه آن را تدوین می‌کند.

کمال جامعه آرمانی از دیدگاه مور، نخست در ایجاد امنیت و آرامش است و جزیره‌ای بودنش به خاطر ایجاد چنین فضایی برای دوربودن از خطرهای بیرونی است. دومین جنبه کمال در همسانی شهروندان است که ارتباطی تنگاتنگ با عدالت دارد، زیرا در این مورد نیز، غلبه بر ترس و احساس ناامنی ناشی از تفاوت مورد نظر است. بنابراین آرمان شهر مور، حاکمیت همسانی‌هاست که مظهر آن به‌ویژه یک‌شکلی در همه‌چیز؛ یعنی در زبان، آداب و رسوم، قوانین و نیز مسلماً در شهرها و خانه‌ها و باغ‌ها است. اهمیت این چارچوب استوار در آن است که از اراده و عمل انسان برمی‌آید. در آرمان شهر مور، شهرها چنان به هم نزدیکند که چون یکی را بشناسی، همه را شناخته‌ای. بهترین شهر در مرکز است، بر روی تپه‌ای با شیب ملایم و چهارگوش. رودی از کنار آن می‌گذرد. شهر را دیوارهای بلند دربرگرفته است. هر خانه دری به خیابان و دری به باغ دارد (مور، ۱۳۶۱: ۷۰) و خدای جاودانه نیز به صورت فضیلت و قدرت، و رای فهم بشر، در کار است (همان: ۹۳ و ۱۲۲). شهر تامس مور به گونه‌ای با شهر افلاطون، همانندی دارد (ر.ک: روویون، ۱۳۸۵: ۳۵).

بدین ترتیب علی‌رغم تفاوت‌های ایدئولوژیکی، در یک نگاه جامع به هر دو رویکرد فکری شرق و غرب می‌توان چنین برداشت نمود که جامعه آرمانی و آرمان شهر در محور توجه به انسان به‌عنوان شهروند برجسته و حایز اهمیت، اشتراک نظر دارند... انسان در هر دو آرمان شهر، برخوردار از فضیلت است و خداوند در آن به‌عنوان نیرویی فناپذیر همواره حاضر و ناظر است. اعتدال، اصلی‌ترین شاخصه آن است و مفهوم کلی آن، درهم‌آمیختن بشر در هیئت اجتماعی واحد برای رسیدن به کمال و سعادت است.

ساختار جامعه آرمانی شاملو

وقتی سخن از جامعه و اجتماع انسان‌ها به میان می‌آید، چه در عالم واقع و چه در رؤیا، نیاز به عناصری همچون مکان، شهروندان و روابط آن‌ها... احساس می‌شود تا آن جامعه را نظام‌مند کند. در جامعه آرمانی شعر شاملو، این عناصر به صورت مستقیم و غیرمستقیم یافت می‌شوند. زمینه اصلی شعرهای او را عواطف ناشی از تأثرات اجتماعی رقم می‌زند. شعر او سرگذشت

مهر و کین، یأس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ است. اما محور اصلی تمام این عواطف، اجتماع است و مردمش. کمتر شعری از وی می‌خوانیم که اثری از فضای مسلط بر جامعه را در آن نبینیم؛ چنانکه پورنامداریان اذعان داشته، شعر شاملو، مرثیه شاعری است که آرزوهایش تحقق نیافته و می‌خواهد دنیایی متفاوت بسازد؛ دنیایی که آرمان‌خواهی در آن موج می‌زند (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۱۰۹ و ۲۰۲). او در بسیاری از اشعارش، دسترسی به جامعه آرمانی را به صورت آشکار و یا رمزی و نمادین بیان می‌کند. جامعه آرمانی شاملو متشکل از عناصر زیر است:

انسان به عنوان شهروند آرمانی

اصلی‌ترین شاخصه یک شهروند میل به تعاون و همکاری و اجتماعی زندگی کردن اوست. از دیدگاه مور، جامعه آرمانی متشکل از گروهی از انسان‌هاست که با شهروندان با فضیلت، در کمال شادکامی زندگی می‌کنند (مور، ۱۳۶۱: ۹۳) و از نظر فارابی، شهروندان مدینه فاضله در صدد نابود ساختن پلیدی‌های به‌خواست و برچیدن زشتی‌های سرشتی، و دست‌یازیدن به نیکویی‌های به‌خواست و خوبی‌های سرشتی است (فارابی، ترجمه ملک‌شاهی، ۱۳۷۶: ۲۲۷).

زاویه دید اغلب اشعار شاملو اول شخص است و شاعر در بسیاری از نقاط شعرش از من نوعی‌اش استفاده کرده؛ او خود را بی‌هیچ تشریفاتی در وهله اول یک شهروند معرفی می‌کند. شهروندی باهوش و اندامی متوسط است و مانند سایر شهروندان پایند به رعایت حقوق و قوانین شهروندی که لازمه زندگی در اجتماع آرمانی است:

من بامدادم سرانجام / خسته / بی‌آن‌که جز با خویشتن به جنگ برخاسته باشم. / ... / من بامدادم / شهروندی با اندام و هوشی متوسط. / نسبام با یک حلقه به آواره‌گان کابل می‌پیوندد. / ... (مدایح بی‌صله، ۸۷۲ و ۸۷۵ و ۸۷۶).

شاملو انسان‌ها را چونان دوستان و خواهران دلسوزی معرفی می‌کند که برکت مهرورزی و نوع‌دوستی از دستان‌شان به جهان روشنایی می‌بخشد و آرامش ایجاد می‌کند:

دستان تو خواهران تقدیر من اند / ... / تو طلوع می‌کنی من مُجاب می‌شوم / ... / تو این جایی و نفرین شب بی‌اثر است / ... / با دست‌های تو من لژ‌ترین شب‌ها را چراغان می‌کنم (بهار دیگر، هوای تازه، ۲۲۴-۲۲۶).

مکان اجتماع

برای تشکیل هر جامعه به رکن مهم مکان نیاز است. مکان جامعه آرمانی شاملو، دریا، ساحل و جزیره است. او از این منظر به معماری بنای آرمان‌شهر مور که جزیره‌ای است، نزدیک است. شاید ایده ذهنی اوست که دریا را به خاطر وجود آب در آن که مایه زندگی و آرامش است برمی‌گزیند. بعد از این موارد آسمان و جنگل نیز به عنوان مکان‌های آرمانی در شعر شاملو مطرح‌اند. او به آرمان‌شهرش نام‌هایی همچون «امیدآباد»، «نادرکجا» و به طرزی نمادین «بهار»، می‌دهد. همچنین او به شیوه‌ای انتقادی از جامعه ضدآرمانی‌اش که در عالم واقع هست و شاعر در آن زندگی می‌کند با عنوان «غم‌آباد» یاد می‌کند.

بر سر این ماسه‌ها دراز زمانی ست / کشتی فرسوده‌یی خموش نشسته ست / ... مانده به امید و انتظار که روزی / این به شن افتاده را بر آب ببینم / شادی ببینم به روی ساحل آباد / وین ز غم آباد را ویران ببینم. (هوای تازه، ۹۶).

او با گریز از تلخی واقعیات اجتماعی می‌کوشد تا با امید به دوردستی روشن، خود و بشر را از خموشی و خشکیدگی، نجات بخشد:

- ویران؟ / ویران نشسته‌ام؟ / آری، / و به چشم انداز امیدآباد خویش می‌نگرم. / ... - من و خورشید را هنوز / امید دیداری هست، / هر چند روز من / آری / به پایان خویش نزدیک می‌شود. (مرثیه‌های خاک، ۶۵۹ و ۶۶۰).

پنجره را باز می‌کنم سوی دریا / هر سحر از شوق، تابینم هستند؟ / ... / با دل بیمار من عجیب امیدی ست / ... کرده چنان‌ام امیدوار که دانم / روزی از این پنجره نسیمک دریا / کلبه چوبین من بپا کند از بانگ / با تن بیمار بر جهاندم از جا (هوای تازه، ۹۷).

رویکرد شهری که فارابی تصویر کرده؛ یعنی شهری که در زمان و در مکان به معنای مطلق که به سال و سرزمینی خاص وابسته نیست هم در شعر شاملو بازنمایی شده است. شاملو همچون تجسم فارابی، اندیشه‌هایی را در میان گذاشته که ریشه در طول زندگی انسانهای یکجانشین و متشکل دارد و به اندازه بینش انسانی آزاد و آزاده، گسترش یافته است (فلامکی، ۱۳۶۷: ۲۰۲).

من در پی نوای گمی هستم / زین رو، به ساحلی که غم‌افزای است / از نغمه‌های دیگر سرمستم (احمد شاملو، ۱۳۹۴، ۲۳).

شاملو در مورد مکان آرمان‌شهر علاوه بر دریا و مقولات وابسته به آن به «آسمان» نیز گرایش دارد که در مجموع آسمان و نور از مقولات آرمان‌شهری شرق است:

تا صبح زیر پنجره کورآه‌نین / بیدار می‌نشینم و می‌کاوم آسمان / در راه‌های گم شده، لب‌های بی‌سرود / ای شعر نا سروده! کجا گیرمات نشان؟ (هوای تازه، ۱۰۰).

آسمان / بالای خانه / بادها را تکرار می‌کند / باغچه از بهاری دیگر آبتن است / و زنبورک‌چک / گلِ هر ساله را / در موسمی که باید / دیدار می‌کند / ... ابرها و همهمه باد و ... / زمزمه پرنیاز رستن / که گیاه پُرشیر بیابانی را / در انتظار تابستانی که در راه است / در خواب‌گاه ریشه سیراب‌اش / بیدار می‌کند. / ... تا نگاه ما / نه در سکوتی پُردرد، نه در فریادی ممتد / که در بهاری پُرجویبار و پُرافتاب / به ابدیت پیوندد... (در بسته، باغ آینه، ۳۷۹ و ۳۸۱)

و گاهی در شعر شاملو مکان را در بی‌مکانی می‌یابیم:

حجم قیرین نه در کجایی، / نادر کجایی و بی‌در زمانی. / و آن‌گاه / احساس سرانگشتان نیاز کسی را جستن / در زمان و مکان / به مهربانی: / «- من هم اینجا هستم!» / پیچیده‌یی که غلتاغت تکرار می‌شود / تا دوردست‌های لامکانی. (در آستانه، ۹۶۸).

به‌طور کلی، شاملو راه نجات از پوچی مدرنیته و دوری جستن از حماقت و فضاقت دنیای پست مدرن را سفر به مکان آرمان‌شهر می‌داند و همچنان از وضع موجود انتقاد می‌کند و نگران است که آیا این کار را به خوبی انجام داده است؟!

نظام‌مندی اجتماعی در جامعه آرمانی

شاملو خواهان جامعه‌ای است که سرشار از آزادی و اخلاق و امنیت باشد به‌گونه‌ای که حتی درهای خانه‌ها بسته نباشد و چه‌بسا حتی در هم نداشته باشند. استثمار و برده‌داری در آن رایج نباشد. شهری که مبتنی بر قانون‌مداری باشد. البته او نه تنها شهر بلکه نظام آفرینش و هستی را قانون مدار می‌داند. در زیر به نمونه‌خوانی و تحلیل عناصر نظام‌مند جامعه آرمانی شاملو می‌پردازیم:

قانون: در نگرش مور، قانون، نقض‌ناشدنی و مطلقاً ثابت است. حکومت کاملاً انسانی است و همه مردم، باید طبق نظمی مشخص برای اداره جامعه، تلاش کنند (مور، ۱۳۶۱: ۱۱۰ و ۱۰۸) در نگرش فارابی، لازمه مدنیت، برقراری نظم بر اساس اقناع عقلانی است. پس هرکدام از اجزای جامعه، مسئول کار و خدمت مشخصی هستند (ر.ک: سجادی، ۱۳۵۴: ۴۹) و

اصل بردادگری و برقراری عدالت است (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰). شاملو نیز بر این باور است که اساس جهان بر پایه نظم و قانون است. حتی میلاد و زایش هم قانون خاص خود را دارد. او گاهی هم از بی‌عدالتی‌هایی که در پس آن هیچ قانونی نیست، انتقاد می‌کند:

هستی / برسطح می‌گذشت / غریبانه / موج‌وار / دادش درجیب و / بی‌دادش برکف / که ناموس
و قانون است این (شکفتن درمه، ۷۰۷).

اقتصاد و مالکیت: در نگرش مور، مالکیت خصوصی مفهومی ندارد و همه‌چیز عادلانه توزیع می‌شود (مور، ۱۳۶۱: ۷۴ و ۷۵) و در نگرش فارابی، مال و دارایی خوار پنداشته می‌شود و عدالت در بین همگان حاکم است (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰).

در شعر شاملو نیز همچون فارابی، دارایی و ثروت خوار است و با عنوان «قلاده زرین» از آن یاد می‌شود. شاملو آرمان‌شهری می‌خواهد با اقتصادی پاک و اقتصادی را پاک و خالص می‌داند که در آن فقیر و زیر دست طبق اصل عدالت، با غنی برابر باشد:

برده‌گانِ عالی‌جاه را دیده‌ام من / در کاخ‌های بلند / که قلاده‌های زرین به گردن داشته‌اند / و
آزاده مَرثُم را / در جامه‌های مرقع / که سرودگویان / پیاده به مقتل می‌رفته‌اند / خانه من در انتهای
جهان است / در مفصلِ خاک و / پوک (شکفتن درمه، ۶۹۵ و ۶۹۶).

خوراک و پوشاک که از مقوله‌های اقتصاد و دارایی است در نگرش تامس مور اینگونه است: اهالی اوتویپای مور، به جمع مال، حرص و ولعی ندارند. طلا به قدری در نظرشان خوار و بی مقدار است که از آن ظروف زغال و آشغال می‌سازند. مروارید و الماس زیور کودکان است (مور، ۱۳۶۱: ۸۷-۸۸). در نگرش فارابی، انسان، اساساً بر خوردن و نوشیدن آزمند نیست (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰) و کمال وجودی انسان و بقای او در ترک مادیات و کسب معرفت است. شاملو نیز دنبال خوراک و پوشاک تجملاتی نیست و از ساده‌ترین چیزها می‌تواند لذت ببرد. او همین خوراک و پوشاک را که از عناصر جهان مادی است مایه رنج و عذاب آدمی و نرسیدن او به جهان آرمانی می‌داند:

بگذار / آفتاب من / پیرهن‌ام باشد / و آسمان من / آن کهنه کرباس بی‌رنگ. / بگذار / بر زمین
خود بایستم / بر خاکی از بُراده‌ی الماس و رعشه‌ی درد. / بگذار سرزمینم را / زیر پای خود
احساس کنم / و صدای رویش خود را بشنوم. (ترانه‌های کوچک غربت، ۸۱۰).

عقلانی: از دیدگاه فارابی رسیدن به نقطه کمال عین خیر است و راه رسیدن به نقطه کمال از طریق کسب فضایل امکان‌پذیر است. فضیلت از نظر او دو نوع است: یکی فعل انسان که همان انجام کارهای ستوده است و دیگری فضیلت ذهن و آگاهی از طریق حکمت که به قوه ناطقه انسان مرتبط است و باید برای درک درست مسایل به کار گرفته شود (فارابی، ۱۴۱۳: ۲۳۵-۲۳۴). مور، نیز بر این باور است که آرمان‌شهر، همانند پرورشگاهی است که بذره‌های عقل و اندیشه در آن آزموده می‌شوند (مور، ۱۳۶۱: ۷۵) تا انسان به تکامل برسد.

شاملو دانشی را که مایه گمراهی باشد، بر نمی‌تابد. او عقلانیت را برای نجات انسان از نادانی و زیر بار خفت و ظلم نرفتن می‌خواهد.

شاملو از جهل و خرافه‌پرستی گریزان است و در شعرش به این امر چنین اشاره می‌کند که پیران یک جامعه راه نجات از بیماری را، دشنام شغال به ماه می‌دانند که در علم بوعلی‌سینا حتی جنون هم، چنین نشانه‌ای ندارد:

شغالی / گر / ماه بلند را دشنام گفت - / پیران‌شان / مگر / نجات از بیماری را / تجویزی این چنین فرموده بودند. / فرزانه در خیال خودی را / لیک / که به تُندر / پارس می‌کند، / گمان مدار که به قانون بوعلی / حتا / جنون را / نشانی از این آشکاره‌تر / به دست کرده باشند (ابراهیم درآتش، ۷۱۵).

علم از نظر شاملو همانند چراغی است که اگر نباشد، دانش تباه می‌شود و خویشتن پرستی رواج می‌گیرد و هنر ترجمان حقیقت است:

تو را که کسوت زرتار زرپرستی نیست / کلاه خویش پرستی چه می‌نهی بر سر؟ / ... / چراغ علم ندیدی به هر کجا گشتند / زدند آتش هر جا به نامه و دفتر؟ (مرثیه‌های خاک، ۶۸۹)

درغیاب انسان / جهان راهویی نیست، / درغیاب تاریخ / هنر / عشوه بی‌عار و دردی‌ست / ... / هنر شهادتی‌ست از سر صدق: / نوری که فاجعه را ترجمه می‌کند / تا آدمی / حشمت موهونش را باز شناسد (مدایح بی‌صله، ۹۲۸-۹۲۹).

شاخصه‌های ایدئولوژیکی

ایدئولوژی یکی از محوری‌ترین عناصر اجتماع آرمانی در آرمان‌شهر است که در آرای هردو اندیشمند شرق و غرب برجسته است. در زیر به تحلیل این عناصر ایدئولوژیک در شعر شاملو می‌پردازیم:

آزادی

در آرمان‌شهری که مور ترسیم می‌کند، آزادی جنبه اجتماعی دارد و آزادی خودسرانه جایگاهی ندارد. مشارکت و هم‌بستگی فرد در فعالیت‌های اجتماعی و پیوستن آزادی - عقلانی فرد، به اراده همگانی اصل است (مور، ۱۳۶۱: ۷۵). از نظر فارابی، سرچشمه علم مدنی، ملکات و سجایای افعال و کردار ارادی است که سیاست غایتمند آن را تعیین می‌کند (ر.ک: داوری اردکانی، ۱۳۵۴: ۱۵۰)؛ لذا انسان بنابر حفظ شأن انسانی‌اش باید آزاد زندگی کند. از طرف دیگر در نگرش فارابی، مفهوم کلی‌تری از آزادی وجود دارد که به رهایی از قیدوبند دنیای مادی اشاره دارد و مد نظر شاملو نیست. شاملو به‌عنوان یک انسان‌گرای تمام‌عیار، در مرز بین دو دیدگاه قرار گرفته و به مفهوم آزادی، در شأن انسانی در نظام کل هستی توجه دارد:

پرنده نو پرواز/ بر آسمان بلند/ سرانجام/ پر باز می‌کند (دشنه در دیس، ۸۰۲).
زندگی دام نیست/ عشق دام نیست/ حتا مرگ دام نیست/ چرا که یاران گمشده آزادند/ آزاد و پاک (هوای تازه، ۲۰۹).

هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام/ اگر چه دستان‌اش از ابتذال شکننده‌تر بود./ هراس من - باری - همه از مردن در سرزمینی‌ست/ که مزد گورکن/ از بهای آزادی آدمی/ افزون باشد. (از مرگ، آیدا در آینه، ۴۶۰).

او تمامی انسان‌ها و شهروندان را به‌تصویرکردن جایگاه خود به‌عنوان یک انسان آزاد فرا می‌خواند و به آن‌ها وعده مکان و منظری را می‌دهد که آزادی در آن شرفیت محیطی دارد:
تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم و/ آن نگفتیم/ که به کار آید/ چرا که تنها یک سخن/ یک سخن در میانه نبود: - آزادی! ما نگفتیم/ تو تصویرش کن! (ابراهیم در آتش، ۷۴۶-۷۴۷).
خسته/ با کوله‌باری از یاد امسا،/ بی‌گوشه بامی بر سر/ دیگر بار / اما اکنون بر چار راه زمان ایستاده‌ایم/ و آنجا که بادها را اندیشه فریبی در سر نیست/ به راهی که هر خروس بادنمات اشارت می‌دهد/ باور کن!/ کوچه ما تنگ نیست/ شادمانه باش!/ و شاه‌راه ما/ از منظر تمامی آزادی‌ها می‌گذرد. (دشنه در دیس، ۷۹۴).

عشق

از نظر مور، عشق جنبه عقلانی دارد و نخستین حکم عقل، عشق پر شور به خداوند است (مور، ۱۳۶۱: ۹۳-۹۵). در نظر فارابی، معشوق اول خداست و یکی از عمده‌ترین ویژگی‌های آرمان‌شهر، محبت و الفت است (فارابی، ۱۳۶۱: ۱۱۳).

هر دو دیدگاه عشق را لازمه آرمان‌شهر می‌دانند؛ با این تفاوت که مور با رویکرد عقلانیت انسانی و فارابی با الفت دلی به آن می‌نگرند. برای شاملو عشق عامل پویایی، حرکت و مایه جاودانگی است و تحقق عشق در نگاه او منوط به تحقق عدالت است. در دیدگاه شاعر بی‌عدالتی، فقر، فساد، تبعیض و ستم سبب می‌شود که روی زمین جایی برای عشق ورزیدن باقی نماند در غیاب عشق؛ جهان زندانی از یأس و مرگ و نیستی است (رونق، ۱۳۸۸: ۲۹). شاملو از این عنصر مهم با هر دو دیدگاه همراه می‌شود. او از عشق عقلانی به عشق دلی روی می‌نماید: عشقی به روشنی انجامیده را بر سرِ بازاری فریاد نکرده، منادی‌ی نامِ انسان و تمامی دنیا چگونه بوده‌ام؟/ و من — اسکندرِ مغمومِ ظلماتِ آبِ رنجِ جاویدان — چگونه درین دالانِ تاریک، فریادِ ستارگان را سروده‌ام؟/ آیا انسان معجزه‌یی نیست؟ (غزلِ آخرین انزوا، هوای تازه، ۲۷۱).

عشقِ مردم آفتاب است/ ما من بی تو/ بی تو زمینی بی‌گیا بودم. (همان، ۲۷۵).
چرا که عشق/ حرفی بیهوده نیست./ حتی بگذار آفتاب نیز بر نیاید/ به خاطرِ فردای ما اگر/ بر ماشِ منی-ست؛/ چرا که عشق/ خود فرداست/ خود همیشه است (آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ۵۳۹-۵۴۰)

من عشقم را در سالِ بد یافتم/ که می‌گوید « مایوس نباش » ؟ — / من امیدم را در یأس یافتم/ مهتاب‌ام را در شب/ عشق‌ام را در سالِ بد یافتم/ و هنگامی که داشتم خاکستر می‌شدم/ گُرگرفتم/ زنده‌گی با من کینه داشت/ من به زندگی لبخند زدم،/ خاک با من دشمن بود/ من بر خاک خفتم،/ چرا که زنده‌گی، سیاهی نیست/ چرا که خاک، خوب است. (هوای تازه، ۲۱۰)
عشق رازی ست. (عشقِ عمومی، هوای تازه، ۲۱۳)
شما که عشق‌تان زندگی ست/ شما که خشم‌تان مرگ است/ شما که تابانده‌اید در یأس آسمان‌ها/ امید ستاره‌گان را... (هوای تازه، ۲۳۹).

عشق/ خاطره‌یی ست به انتظارِ حدوث و تجدد نشسته (شبان، باغ آینه، ۳۶۴).
من برگ را سرودی کردم/ سرسبزتر ز بیشه/ من موج را سرودی کردم/ پُرنیض‌تر ز انسان/
من عشق را سرودی کردم/ پُرتبل‌تر ز مرگ/ سرسبزتر ز جنگل/ من برگ را سرودی کردم/
پُرتپش‌تر از دلِ دریا/ من موج را سرودی کردم/ پُرتبل‌تر از حیات/ من مرگ را/ سرودی کردم
(من مرگ را، لحظه‌ها و همیشه، ۴۳۹).

عشق ما ده‌کلده‌یی ست که هرگز به خواب نمی‌رود/ نه به شبان و/ نه به روز... (آیدا در آینه، ۴۹۳).

شاملو عشق را تسکینی بر آلام خود می‌داند او مرگ با عزت و رهاشدن از قیدوبند جسم را هم عین عشق می‌داند:

عشق آمد و دردم از جان گریخت/ خود در آن دم که به خواب می‌رفتم./ آغاز از پایان آغاز شد (مرثیه‌های خاک، ۶۷۳)

و عشق/ مرگِ رهایی بخشِ مرا/ از تمامی تلخی‌ها/ می‌آکند./ بهشتِ من جنگلِ شوکران‌هاست/ و شهادتِ مرا پایانی نیست (مرثیه‌های خاک، ۶۷۵).

نهایتِ عاشقی ست این؟/ آن وعده دیدارِ در فراسوی پیکرها؟ (مدایح بی‌صله، ۹۳۸).
تأثیر اندیشه دینی بر شاملو چنین است که می‌گوید: آفرینش و وجود او از عصاره عشق و محبت است:

شگفتا/ که نبودیم/ عشقِ ما/ در ما/ حضورِ مان داد (حدیث بی‌قراری ماهان، ۱۰۳۶).

سعادت

در نگاه مور، سعادت انسان در نیکی کردن به دیگران است؛ نیکی به پیران، جوانان، بیماران و حتی دشمنان (مور، ۱۳۶۱: ۸۳ و ۸۶ و ۹۴). فارابی، راه تحصیل سعادت را، انجام اعمال ارادی نیک و مقید بودن به افعال فضیلت‌مند و خودداری کردن از بدی می‌داند. از نظر او؛ به‌طورکلی سعادت، با مفاهیم خیر، کمال و فضیلت تعبیر می‌شود (ر.ک: علیزاده، ۱۳۸۴: ۷۰-۳۱) و البته سعادت نهایی از دیدگاه فارابی فراتر از نگرش مادی تامس مور است. او در فصل ششم کتاب «السیاست المدینه» جسمیت را مانع رسیدن به سعادت حقیقی می‌داند؛ پس همین‌که زندگی (مادی) گروهی بگذرد و حیات درهم‌آمیخته به ماده سپری شود و کالدهای آنان تباه گردد، و روان‌ها (با جداشدن از تن‌ها) آسوده شوند، و آنان سعادت‌مند و نیکبخت گردند (فارابی، ترجمه ملکشاهی، ۱۳۷۶: ۲۱۲) که البته راه رسیدن به این سعادت نیز، قرار گرفتن انسان در جایگاه خیر که همان با فضیلت بودن است، می‌باشد.

دیدگاه شاملو در این زمینه هم به فارابی نزدیک است و هم به تامس مور؛ او جسم و مادیات را مانع رسیدن به سعادت می‌داند و مرگ با عزت را راه رسیدن به آن. همچنین شاملو از وضع موجود که راه رسیدن به سعادت را دشوار کرده، نالان است و این چنین شکایت می‌کند:

خانه‌ای که در آن / سعادت / پاداش اعتماد است / و چشمه‌ها و نسیم / در آن می‌رویند. / بام‌اش
بوسه و سایه است / و پنجره‌اش به کوچه نمی‌گشاید / و عینک‌ها و پستی‌ها را در آن راه نیست. /
بگذار از ما / نشانه زنده‌گی / هم زبالی بی باد که به کوچه می‌افکنیم / تا از گزند اهرمان کتاب‌خوار
- / که مادر بزرگان نرینه‌نمای خویش‌اند - امان‌مان باد (آیدا در آینه، ۴۶۹).
شهر / همه بیگانه‌گی و عداوت است. - /... / اگر بگویم که سعادت / حادثه‌ی است بر اساس
اشتباهی؛ / اندوه / سراپای‌اش را در برمی‌گیرد / چنان چون دریاچه‌ی / که سنگی را / و نیروانا / که
بودا را. (آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ۵۱۰ و ۵۱۲).
شاملو عشق به هموعان و در مجموع عشق به عناصر طبیعت را نیز موجب سعادت می‌داند.

دین

در نگرش مور، خدای جاودانه و بیکران، به عنوان فضیلت و قدرت در آرمان‌شهر سریان دارد،
ولی نیروی عقل انسانی حاکم بر عمل اوست. (مور، ۱۳۶۱: ۹۲ - ۹۳) و روح انسانی نامیرا و با
عنایت خدا برای شادکامی سرشته شده است. (همان، ۶۰).
در آرمان‌شهر فارابی، خداوند، غایت است. هدف اصلی، معرفت اوست و وحی، اساس نظام
فکری است. (فارابی، ۱۳۶۱: ۱۱۲ - ۱۱۳) از نظر فارابی، شهروندان مدینه فاضله نیاز خواهند
داشت تا به خداشناسی و شناخت جهان هستی برسند؛ شناختن آفریدگار نخست و علل هستی که
پذیرفتن و پیروی کردن و بزرگ‌شمردن و پذیراگشتن به شکوه و جلال و عظمت آن، راه سعادت و
رستگاری را برای شهروندان هموار خواهد ساخت (فارابی، ترجمه ملک‌شاهی، ۱۳۷۶: ۲۲۷ و ۲۲۹).
به نظر می‌رسد که شاملو ایدئولوژی خاص خود را دارد و به واسطه همین ایدئولوژی
شخصی، کمی از هر دو اندیشمند فاصله می‌گیرد. شاملو طرفدار دین عشق است؛ دینی جاودانه
که در آن عابد و معبود و عبادت و معبد جلوه‌ای یکسان دارند (دست‌غیب، ۱۳۷۳: ۱۱۴ - ۱۱۶)؛
البته او از جهل و خرافه که گاهی به نام دین تمام می‌شود گریزان است و برای جهان آرمانی‌اش
دینی ناب و اصیل می‌طلبد که همه ایمان‌ها در آن شعله‌ورند:
دعایی که شما زمزمه می‌کنید / تاریخ زندگانی‌ست که مرده‌اند / و هنگامی نیز / که زنده
بوده‌اند / خروس هیچ زندگی / در قلب دهکده‌شان آواز نداده بود (دفتر شعر ۲۳، ۴۳).
من آن سرداب تاریک‌ام که در من / آتش همه ایمان‌هاست (هوای تازه، ۱۷۴).
از شب هنوز مانده دودانگی. / ورتائید و پاک و مسلمان / نماز را / از چاوشان نیامده بانگی!
(مرثیه‌های خاک، ۶۵۵).

شاملو از دین‌داران افراطی شکایت می‌کند:

نمازگزاردم و قتلِ عامِ شدم / که رافضی‌ام دانستند. / نمازگزاردم و قتلِ عامِ شدم / که قرمطی‌ام دانستند. / آن‌گاه قرار نهادند که ما و برادران‌مان یکدیگر را بکشیم / این / کوتاه‌ترین طریقِ وصولِ به بهشت بود! (مدایح بی‌صله، ۸۸۲ - ۸۸۳).

مفهوم موعود نیز در ایدئولوژی او خاص است. موعود در اشعار شاملو به صورت استعاری و نمادین گاه یک شخص است و گاه یک مفهوم؛ همچون: امید، عشق، سپیده‌دم، نوروز و... من ندارم سر یأس / با امیدی که مرا حوصله داد / گل‌کو می‌آید / گل‌کو می‌آید خنده به لب (هوای تازه، ۱۱۰).

ای پیدای دور از چشم / دیری ست تا من می‌چشم رنجاب تلخِ انتظارت را / رؤیای عشقات را، در این گودالِ تاریک، آفتابِ واقعیت کن / ... (همان: ۱۲۶).

یه شب مهتاب / ماه میاد تو خواب / منو می‌بره / از توی زندون ... (همان: ۱۸۶).
آخرش یه شب / ماه میاد بیرون / از سر اون کوه / بالای دره / روی این میدون / رد می‌شه خندون / یه شب ماه میاد / یه شب ماه میاد (همان: ۱۸۷).

سالی / نوروز / بی‌چلچله بی‌بنفشه می‌آید، / ... (حدیث بی‌قراری ماهان: ۱۰۲۰).

عدالت

فریاد عدالت‌خواهی در اشعار شاملو همچون نوشته‌های تامس مور حاکم است. شکایت هر دوی آن‌ها از فاصله طبقاتی و بی‌کفایتی حکومت وقت است و خواهان جهانی سرشار از عدالت و به دور از جور و ستم می‌باشند.

تامس مور در کتاب یوتوپیا خود در باب عدالت می‌نویسد: «چه کسی را جرأت آن است که عدالت اهل یوتوپیا را با عدالت دیگر ملت‌ها بسنجد؟ اگر ذره‌ای عدل یا انصاف در میان دیگر ملت‌ها یافتید، گردنم را بزنید! (مور، ۱۳۶۰: ۱۳۶) فارابی نیز خواستار به برابری رسانیدن افراد جامعه شهری بوده است (فلامکی، ۱۳۶۷: ۱۶۵).

شاملو در شعر «با چشمها...» از مجموعه مرثیه‌های خاک در باب عدالت گوید:

افسوس! آفتاب مفهوم بی‌دریغ عدالت بود / ... / که عدالت از عشق والاتر است / دریغا که اگر عشق به کار می‌بود، هرگز ستمی به وجود نمی‌آمد تا به عدالتی نابکارانه از آن دست، نیازی پدید افتد. (حیدری، ۱۳۸۷: ۱۶۸ - ۱۷۲).

او همین مردم ساده لوح فریب‌خورده را دوست می‌دارد، حتی در برابر ریشخندها و ناسزاهایشان نیز جز عشق بازتابی ندارد، چرا که می‌داند درد بزرگ، در ساده دلی است، و گرنه این مردم عاشق خورشیدند، عاشق حقیقت‌اند، عاشق عدالت‌اند، ولی درد او دریغاکه طراحان فریب، نقش خود را آن‌چنان پیاده‌اند که به‌جای خورشید و حقیقت و عدالت «دروغ»‌هایی به مردم عاشق داده‌اند (منزوی، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

که برابری، میراثِ گران‌بهای تبار انسان است، آری/... (آیدا: درخت و خنجر و خاطره، ۵۸۲).
ای کاش می‌توانستند/از آفتاب یاد بگیرند/ که بی دریغ باشند/ در دردها و شادی‌هاشان/ حتا/
با نان خشکِ شان.-/ و کاردهای‌شان را/ جز از برای قسمت‌کردن/ بیرون نیاورند (مرثیه‌های خاک، ۶۵۷).

و دادگری/ معجزه‌نهایی‌ست (ترانه‌های کوچک غربت، ۸۳۱).

روابط انسانی شهروندان جامعه آرمانی شاملو

در نگرش مور، انسان با طبیعت همساز است و نسبت به همه موجودات احساس مهربانی دارد (مور، ۱۳۶۱: ۱۰۵) و در نگرش فارابی، نظام آفرینش، به‌عنوان یک نظام افضل، مبدأ فیض‌رسانی به همه عقول، اجرام علوی و اجسام طبیعی است (فارابی، ۱۳۶۱: ۸۸ - ۹۵). زاویه نگاه شاملو به جهان و طبیعت و انسان، عمومی، اجتماعی و هستی‌شناسانه است که در پهنه جهانی آن، تنها صدای گام‌های همیشه انسانی به گوش می‌خورد که آمیزه‌ای است از حماسه و عشق. شاملویی که بیش از هر شاعر دیگر از جریان‌های اجتماعی مختلف تأثیر پذیرفته و در حقیقت شعر واقعی خود را در زمانی شروع کرده که وطنش در دوره بحرانی خاصی به سر می‌برده (حقوقی، ۱۳۶۸: ۲۹)، در همه‌حال به روابط انسانی شهروندان با دیگر عناصر نظام هستی اعتقاد داشته است. از دیدگاه او روابط به سه شکل قابل تحلیل هستند:

رابطه با انسان

انسان، محوری‌ترین عنصر در اشعار شاملوست. انسانی ایدئولوگ که پیوسته عضو لاینفک تاریخ اجتماعی است که سرنوشت کلی‌اش به نظام هستی گره خورده است (علیپور، ۱۳۹۴: ۴۱۴). انسانی که با تمامیت هویت انسانی‌اش، به زمان و مکان خاصی تعلق ندارد.
انسان بی‌مرگ/ انسان ماهِ بهمَن/ انسانِ پولیتسر/ انسانِ ژاک دوکور/ انسانِ چینِ انسانِ انسانیت (همان، ۶۴).

حس همدردی شاملو را با هم‌نوعانش در این اشعار می‌بینیم، اندیشه‌ای که تامل مور داشته است، بر او نیز غالب شده است:

و انسان‌هایی که پا درزنجیر / به آهنگِ طبلِ خون‌شان می‌سرایند تاریخ‌شان را / حواریونِ جهان گیریک دین‌اند (همان: ۶۵).

اماتو / شن / برادرکِ زردپوست‌ام! / هرگز جدا مدان / زان کلبه حصیر سفالین‌بام / بام و سرای من ... پیدا است / شن / که دشمن تو دشمن من است (همان: ۷۷).

بیگانه نیست / شاعر امروز با دردهای مشترک خلق / او با لبانِ مردم / لبخند می‌زند، / دردو امید مردم را / با استخوان خویش / پیوند می‌زند / ... (هوای تازه: ۱۴۲).

من درد مشترکم / مرا فریاد کن (عشقِ عمومی، هوای تازه: ۲۱۳).

مردمی که من دوست می‌دارم / بر سهم‌ناک‌تر از بیش‌ترین عشقی که هرگز داشته‌ام! / ... / میانِ من و مردمی که به سانِ عاصیان یکدیگر را در آغوش / می‌فشریم / دیوارپیرهنی حتی / درکار نیست. (حرف آخر، هوای تازه: ۲۹۱).

شاملو مکرر در شعرش ابراز می‌کند که راز برقراری انسان در این جهان، عشق است و بس: ناگهان / عشق / آفتاب‌وار / نقاب برافکنند / و بام و در / به صوتِ تجلی / درآکند، / شعشعهُ آذرخش‌وار / فروکاست / وانسان / برخاست (درآستانه، ۱۰۰۴).

شاملو همچنان که انسان را اشرف مخلوقات می‌داند اما گاهی از بُعد دیگر انسانیت که محتاج تعلقات مادی است این‌گونه شکایت می‌کند:

مرا اما / انسان آفریده‌ای: / ذره‌ی بی‌شکوهی / گدایِ پشم و پشکِ جانوران ... (حدیث بی‌قراری ماهان: ۱۰۲۸)

رابطه با خدا

رابطه شاملو با خداوند به‌طور صریح در شعرش ذکر نشده اما از بررسی کلی زندگی و شعر او برمی‌آید که او یکتاپرست است و خدا را در همه مخلوقاتش یافته است؛ در یاری هم‌نوعان، نوازش گل‌ها، عشق به دیگران و در مجموع احترام به طبیعت.

شاملو می‌خواهد با خداوند یکی شود او خواهان بازگشت به دوران پاک کودکی خود است دورانی که هدیه‌ای از جانب خدا بوده است. او می‌گوید: به همه آن کسان که به عشقی

تن در نمی‌دهند/ که ایمان خود را از دست داده‌اند!... مرا به ایمان دوران جنینی خویش بازگردانید تا دیگر باره با کلماتی که کنون جز از فریب و بدی سخن نمی‌گویید، سرود نیکی و راستی بشنوم./ ای هم‌سفر که راز قدرت‌های بی‌کران تو بر من پوشیده است! - مرا به شهر سپیده - دم، به واحه پاک و راستی بازگردان! مرا به دوران ناآگاهی خویش بازگردان تا علف‌ها به جانب من برویند/ تا من به سان کند و با نیش شیرین هزاران زنبور خرد از عسل مقدس آکنده شوم/ تا چون زنی نوبار/ با وحشتی کیف‌ناک/ نخستین جنبش‌های جنین را به انتظار هیجان‌انگیز تولد نوزادی دلبند مبدل کنم که من او را باز یافته‌گی خواهم نامید... (باهم‌سفر، باغ آینه، ۳۸۶ و ۳۸۷).

رابطه با طبیعت

شاملو نیز عناصر طبیعت را دوست دارد و به آن احترام می‌گذارد. استفاده زیبا و شاعرانه شاملو از واژگان غروب، مهتاب، شب، سپیده‌دم و... حکایت از این عشق دارد:

دوست داشتن غروب/ با شنگرف ابرهای اش،/ دوست داشتن کارگاه قالی‌بافی/ زمزمه خاموش رنگ‌ها/ دوست داشتن پاییز/ با سرب رنگی آسمان‌اش/ دوست داشتن زنان پیاده‌رو/ و خانه‌شان/ عشق‌شان/ شرم‌شان/ دوست داشتن کینه‌ها دشنه‌ها و فردها ... (قطع‌نامه: ۵۸).

رقص مهتاب مهرگان زیباست ... (هوای تازه: ۱۴۹).

با طبیعت همه‌گانه بیگانه‌یی/ که بیننده را/ از سلامت نگاه خویش/ در گمان می‌افکند/ چرا که دوری و نزدیکی را/ در عظمت او/ تاثیر نیست/ و نگاه‌ها/ در آستان رؤیت او/ قانونی ازلی و ابدی را/ بر خاک/ می‌ریزند ... (آیدا در آینه، ۵۰۳).

می‌خواهم خواب افاقیاها را بمیرم./ خیال‌گونه/ در نسیمی کوتاه/ که به تردید می‌گذرد/ خواب افاقیاها را/ بمیرم./ می‌خواهم نفس اطلسی‌ها را پرواز گیرم./ در باغچه‌های تابستان،/ خیس و گرم ... (ابراهیم در آتش، ۷۴۰ و ۷۴۱).

نتیجه‌گیری

احمد شاملو، یکی از شاعران معاصر است که زبان شعری‌اش را وسیله‌ای برای بیان آرمان‌هایش قرار داده؛ آرمان‌هایی که به دلیل فضای سرشار از ظلم و بی‌عدالتی که در اطراف او بوده، شکل گرفته‌اند. او با استفاده از عناصر طبیعت و بیان ایدئولوژی‌هایی ذهنی‌اش، جامعه‌ای (رایگان آبادی) را ترسیم می‌کند که بتواند در آن به آرامش برسد. اجتماع، طبیعت و مدرنیته، سازه‌هایی

بوده‌اند که شعر شاملو را به سمت تمایل به آزادی و جست‌وجوی آرمان شهر سوق داده‌اند. البته این امر گفتنی است که شاملو جامعه آرمانی‌اش را دور و غیرقابل دسترس معرفی می‌کند؛ چیزی همچون قله قاف. همچنین شیوه شناخت مفاهیم از طریق تضادشان در شعر شاملو مشهود است، به طوری که برای معرفی ساختار جامعه آرمانی‌اش با انتقاد از شهری نام می‌برد که بدون خیابان و سراسر بن‌بست و تاریک است.

شهروند آرمان شهر شاملو، انسانی است که بر مبنای تعاون با سایر اعضای جامعه می‌زید و با سایر شهروندان، خویشاوند است. شهروندانی که به کمک دانش و نیروی عقل با حرکتی همگانی به دنبال تحقق آزادی و امنیت باشند. عشق، آزادی، سعادت، امنیت و اخلاق از ایدئولوژی‌های مهم آرمان شهری شعر شاملوست که در مکان‌هایی به نام دریا؛ جزیره‌ای در دوردست‌ها، آسمان و یا جنگل قابل دستیابی است. خداوند در این مکان حضور آشکار دارد و غایت‌نگری کلی در آن وجود دارد.

ساختار جامعه آرمانی شاملو متشکل از عناصری همچون: شهروند، مکان اجتماع، اقتصاد و مالکیت، امنیت و عقلانیت است که آن‌ها را گاه صریح و آشکار و گاه به صورت غیرمستقیم و با آوردن نماد و یا حتی استفاده از ابزار انتقاد بیان می‌کند.

به طور کلی، شاملو به عنوان یکی از جویندگان این مدینه آرمانی، در صدد به دست دادن ساختار جامعه‌ای جهانی بوده؛ لذا به واسطه واقع بودن و رشد یافتن در فضای فرهنگی ایران از یک طرف به آرای فارابی و از طرف دیگر به خاطر آگاهی و شناخت نگرش‌های غربی به آرای تامس مور نزدیک می‌شود. البته از آنجا که ریشه مشترک آرای این هر دو اندیشمند به افلاطون می‌رسد، خود این امر دلیلی بر بروز برخی تشابهات در دیدگاه آن‌ها و تجلی‌شان در شعر شاملو است.

در نهایت کلام، آن‌طور که از خوانش کلی شعر شاملو برمی‌آید، چنین می‌توان اذعان کرد که شاملو در جست‌وجوی آرمان شهری خود، به کمال سعادت انسانی می‌اندیشد که رکن اصلی آرای هر دو اندیشمند است، اما در معماری و بنای ساختار فیزیکی جامعه، به تامس مور نزدیکتر می‌نماید و بالاخره بنابر ایدئولوژی شخصی خود در برخی از مؤلفه‌های جامعه آرمانی، نظیر دین و آزادی، دیدگاه مخصوص به خود را دارد.

منابع

۱. آزاد، پیمان (۱۳۹۱)، در حسرت پرواز، تهران: ذهن آویز
۲. بهار، آیتا (۱۳۸۸)، زندگی شاملو، چاپ دوم: شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران
۳. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱)، سفر در مه، تهران: انتشارات نگاه
۴. حقوقی، محمد (۱۳۶۸)، شعر زمان ما، چاپ دوم: انتشارات نگاه
۵. حیدری، فاطمه (۱۳۸۷)، چشم‌اندازهای آرمان‌شهر در شعر فارسی، تهران: انتشارات دانش نگار
۶. داوری اردکانی، رضا (۱۳۵۴)، فلسفه مدنی فارابی، تهران: شورای علمی فرهنگ و هنر مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی
۷. دست‌غیب، عبدالعلی (۱۳۷۳)، نقد آثار احمد شاملو، تهران: نشر آروین
۸. رونق، محمدعلی (۱۳۸۸)، تقریباً همه چیز درباره احمد شاملو، تهران: انتشارات زیار
۹. روویون، فردریک (۱۳۸۵)، آرمان‌شهر در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه دکتر عباس باقری، تهران: نشر نی
۱۰. زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۷)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث
۱۱. سجادی، سیدجعفر (۱۳۵۴)، سخنی چند پیرامون مدینه فاصله فارابی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تیریز، دوره ۲۷، شماره ۱۱۳، صص ۲۷-۵۵.
۱۲. سرکیسیان، آیدا (۱۳۸۱)، بامداد همیشه (یادنامه احمد شاملو)، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه
۱۳. شامل، احمد (۱۳۹۴)، مجموعه آثار، دفتر یکم: شعرها، چاپ دوازدهم، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه
۱۴. علیپور، صدیقه (۱۳۹۴)، تحلیل گفتمان فرا روایتی شعر سفر شاملو، مجموعه مقالات هشتمین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۴۲۶-۴۰۹
۱۵. علیزاده، بیوک (۱۳۸۴)، «جامعه مطلوب از دیدگاه حکیمان مسلمان»، فصلنامه اندیشه حوزه، مهر و آبان، شماره ۵۴، صص ۷۰-۲۹
۱۶. فارابی، ابو نصر محمد (۱۳۶۱)، اندیشه‌های اهل مدینه فاصله، ترجمه سید جعفر سجادی، چاپ دوم، تهران: طهوری
۱۷. فارابی، ابو نصر (۱۳۷۶)، السیاسة المدنیة، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران؛ سروش

۱۸. فارابی، ابونصر (۱۴۱۳)، *تحصیل السعاده در «الاعمال الفلسفیه»*، تحقیق: جعفر آل یاسین، بیروت: دارالمتأهل.
۱۹. فلامکی، دکتر محمد منصور (۱۳۶۷)، *فارابی و سیر شهروندی در ایران*، تهران: نشر نقره.
۲۰. مظفری ساوجی، مهدی (۱۳۸۶)، *از بامداد*، تهران: انتشارات مروارید.
۲۱. منزوی، حسین (۱۳۸۴)، *دیدار در متن یک شعر؛ نگاهی به ۳۶ شعر از شاعران معاصر*، تهران: انتشارات آفرینش.
۲۲. مور، تامس (۱۳۶۱)، *آرمان‌شهر (یوتوپیا)*، ترجمه داریوش آشوری، نادر افشار نادری، تهران: انتشارات خوارزمی.

